

## فایده و ارزش تاریخ \*

نوشته: آرنولد توین بی

ترجمه: وهاب ولی

چرا خود را با تاریخ سرگرم می‌کنیم؟ آیا پژوهش‌های تاریخی ارزشی دارند، و تلاشهایی که در این باره صورت می‌گیرند، به زحمتمش می‌ارزد؟ پاسخ "آری یانه" گفتن به این سؤالات در یک آن ممکن نیست. اجازه دهید با نقل حکایتی کوچک توضیح دهم که منظورم چیست؟

زن جوانی که تحصیلات کافی نداشت، و نسبت به مسایل فکری بی تفاوت بود، روزی به طور اتفاق در جلسه‌ای متشکل از دانشمندان حضور پیدا کرد. در این جلسه و کنفرانس به استثنای خانم مذکور، بقیه به تاریخ و مسایل مربوط به آن، علاقه زیادی داشتند. در این کنفرانس، زندگانی امپراتوران رم، معایب، نقاط ضعف، و سرانجام فجیع آنان مورد بحث قرار گرفته بود. این مباحثات موجب شد

\* سخنرانی آرنولد توین بی در دانشکده زبان، تاریخ و جغرافیای دانشگاه آنکارا، ترجمه از نشریه شماره ۱-۲ همان دانشکده، ۱۹۶۴.

که حوصله خانم مذکور سر برود. اسامی عجیب و غریب انسانهایی که در ادوار دور زندگی کرده بودند برای وی هیچ معنی و مفهومی در برداشت. زن پس از اینکه مدتی گوش فراداد، بانگامی معصومانه چنین سؤالی کرد: این اشخاص، آدمهای بدی بوده‌اند، این طور نیست؟ حاضران گفتند: "آری درست است" زن جوان مجدداً پرسید: "تمام این انسانها مرده‌اند، چنین نیست؟" مورخان با حالتی بی تفاوت چنین پاسخ دادند: "آری از زمان مرگ آنها مدت‌ها می‌گذرد". به دنبال آن زن جوان این سؤال را مطرح کرد: "در این صورت چرا و به چه دلیلی مغزهایمان را به خاطر آنها خسته کنیم؟".

این سؤال موجب تعجب تاریخ نگاران شد، گفتگو و مباحثه بلافاصله قطع شد؛ یعنی چیزی که زن جوان خواستار آن بود، و بدین ترتیب توانست به گفتگوهای خسته کننده مورخان خاتمه دهد ولی وی با سؤالات خود مسأله‌ای برای مورخان مطرح کرد که شاید در ابتدا به فکر آنان نرسیده بود.

در حقیقت نیز، اینها سؤالاتی نبودند که به آسانی بتوان پاسخگوی آنها شد. برای پاسخ به آنها می‌باید عمری پیگیر تلاشها و تحقیقات شد.

در این صورت فایده تاریخ چیست؟ عده‌ای برای یافتن پاسخ این سؤال، به تجربه و ممارست دست یازیده‌اند. آگاهی از آنچه که در گذشته - در زمانهای دور - اتفاق افتاده است، ممکن است برای اطلاع از آنچه که امکان وقوعش در آینده هست، ما را راهنمود باشد. ولی اگر موضوع، تاریخ انسان نبود، این امر صحیح بود. مثلاً اگر ستاره‌شناسی، از محل ستارگان در یک هزار سال گذشته اطلاعی داشته باشد، شاید بتواند محل آنها را در یک هزار سال آینده نیز تخمین بزند؛ و در این مورد اعداد و ارقام (ریاضیات) می‌تواند یاری گر خوبی برای ستاره‌شناس باشد؛ و چون ریاضیات به عنوان یک علم شناخته شده است، ستاره‌شناس نیز به یاری اعداد و ارقام به تخمینها و فرضیه‌های خود ادامه می‌دهد. در این صورت می‌توان گفت که وی یک راه علمی رادنبال می‌کند. مثلاً با محاسبات و با کمک گرفتن از اعداد و ارقام، پیش بینی کسوف درست از آب در می‌آید؛ و حتی تغییرات جوی کره زمین را تا حدودی با استفاده از روشهای ریاضی می‌توانند پیش بینی کنند. ولی نظر به اینکه حرکات ابرها و جریان بادهای، به مانند وضع ستارگان منظم نیست، از این رو برخلاف کسوف احتمال خطاها و اشتباهاتی بیشتر در فرضیات و

پیش بینی های مربوط به جریانات بادهای و ابرها وجود دارد. با اینهمه، پیش بینی ها و فعالیت های هواشناسان، برای کشتی بانان، زارعان و خلبانان بسیار مفید فایده است. فرضیات و تخمین های مربوط به حرکات ستارگان و آگاهی های جوی برای بشر به نوبه خود پیشرفتی نمادی محسوب می گردد. ولی این پیشرفتهای احتمالی، نمی تواند يك اهمیت حیاتی واقعی برای ما به وجود آورد - آنچه که برای ما مهم است حتی به اندازه مسأله هست و نیست دارای ارزش و اهمیت حیاتی است، مسأله پیش بینی حرکت، جنبش و تغییرات جسمی و فکری انسانها است. در اینجا فرضیه هایی که می توانیم داشته باشیم، مناسبات و روابط انسانها است که ارزش فوق العاده برای ما خواهد داشت، و این وظیفه "تاریخ" است که در این مورد برای رسیدن به هدف ما را یاری گر باشد.

"تاریخ" فعالیت، حرکت و جنبش انسانهایی را بررسی می کند که در گذشته زندگی کرده اند به انضمام موارد مربوط به انسانها، به مانند اقتصاد، سیاست و... بدین ترتیب می توانیم پرسشگر يك چنین سؤالی از خودمان باشیم.

ستاره شناس برای مفید فایده بودن امور برای انسانها فعالیت هایی را انجام می دهد آیا "تاریخ" نیز می تواند در حیطه روابط انسانی چنین فوایدی داشته باشد؟ اگر تاریخ بتواند با پی گیری مسائلی که مربوط به انسان است راه گشای مشکلات آتی برای بشر باشد، خود بخود جواب سؤال "فایده تاریخ چیست؟"، داده شده است؛ و نظر به اینکه مسأله فعالیت های انسان، برای ما بیشتر از سایر مسایل دارای اهمیت است، و نیز اگر تاریخ علمی مثبت می بود، در این صورت می توان گفت که تاریخ برای مقاصد علمی، سرور تمام علمها می شد.

در کنترل و اداره فعالیت های انسان، باید سعی بر این شود که آینده نگری را در نظر گرفت، و با توجه به آینده است که می توان طرح های حرکت و جنبش های آتی را با اتکا به تخمینات و فرضیات به وجود آورد. قابلیت آینده نگری و اقدام برای کنترل و اداره آینده از ویژگی های بشر است، و این قابلیت ویژگی است که انسان را از دیگر حیوانات کره زمین متمایز می سازد. آینده نگری و برنامه ریزی از عناصر مهم مدنیت (تمدن) است، آنچنان که حتی می توان این کلمات را به جای واژه تمدن به کار برد. استفاده از تجارب به دست آمده از گذشته هنگام آینده نگری و برنامه ریزی، تنها هاله ای خواهد بود، و تجربه های حاصل از گذشته ها و استفاده از آنها، غیر از

"تاریخ" چیز دیگری نیست.

"تاریخ" عبارت است از مفهوم تمام تجربیات اشتراکی و جمعی که نژاد انسان به دست آورده است، و در طول مدت زندگانی هر یک از انسانها، تجربه‌هایی که يك يك و جداگانه به دست آمده است، باز خود، يك "تاریخ" است.

تجربه چه در زندگی فردی انسان، و چه در زندگی اجتماعی، جای بس بزرگی را داراست و در جای خود می‌توان به آن متکی شد. زیرا در سایه تجربه است که می‌توان تصمیمات علاقلانه‌تر گرفت و بهتر داوری نمود. پس از اخذ تصمیمات و انتخاب راههای آشکار حرکتها می‌بینیم محاسبات قطعی ستاره‌شناسان در مورد ستارگان، باز تا حدی ضعیف است. در زندگی روزمره، يك فرد عاقل با اتکا به تجارب حاصله از زندگی گذشته خود، مشی زندگی خود را برای آینده، با يك قاطعیت، و با بهره‌وری از اعداد و ارقام، سوق نمی‌دهد. تجربه‌های ویژه‌ای که شخص به دست می‌آورد، فقط قابلیت حدود و تخمین و فرضیات شخص را افزایش می‌دهد. به طور کلی چیزی که "تاریخ" نامیده می‌شود، چیزی فراتر از مجموع تجارب انسانها در دسترس ما قرار نمی‌دهد.

پس در مورد فعالیت‌های انسان مسبب عدم توانایی استفاده از فرضیات ریاضی (اعداد و ارقام) که درباه عالم بی‌جان صدق می‌کند، چیست؟ در حیطه روابط انسانها، عنصری که هنوز شناخته نشده است، ملاک قابلیت انتخاب می‌باشد. هیچ کس به طور قطع نمی‌تواند حدس بزند و مطمئن باشد که مثلاً همسایه‌اش چه راه و روشی را در پیش خواهد گرفت، حتی خود همسایه نیز در يك چنین وضعی، تا زمانی که تصمیم قاطعی نگرفته، از آن بی‌خبر است همه از سپری شدن لحظات پرهیجان هر کس، قبل از تصمیم گرفتن درباره مسأله مهمی، آگاهند. بدین ترتیب اقدام برای يك حرکت از طرف انسان که قبلاً برای انجام آن تصمیمی قاطع اتخاذ نکرده است، مسأله اراده آزاد را به میان می‌کشد که این خود، يك مسأله فلسفی و لاهوتی است؛ اگر اشتباه نکرده باشم، در دین اسلام این مسأله به يك اعتقاد راسخ بستگی دارد، و در حقیقت عدم وجود يك اراده آزاد در انسان، خود بیانگر چیزی نیست به غیر از يك پندار و انگاره توأم با اشتباه. در اینجا در مورد این مسأله - حکمت الهی (Theologic) بحثی نمی‌کنم.

فرض کنیم که خداوند از ابتدا می‌داند که هر انسانی به طور کلی چه راه عملی

را برای خود انتخاب می‌کند، و باز فرض کنیم که ستاره‌شناس به طور قطع از تمام حرکات ستاره‌ها در زمانهای آتی نیز آگاه است. چیزی که در اینجا می‌خواهیم توضیح دهیم، این است که آنچه که خداوند در مورد گزینش راه عملی انسان می‌داند و بدون آگاهی برغم تجارب گذشته، باز نسبت به پیش‌بینی آینده عاجز است، و به استناد تجارب گذشته و با یاری گرفتن از تاریخ، انسان به طور قطع و حتم نمی‌تواند آینده را تخمین و پیش‌بینی کند. یعنی تاریخ برای يك چنین قصد عملی، عاری از فایده است. در این صورت اگر "تاریخ" فایده داشته باشد، باید آن را در حیطه دیگری دنبال کرد و جستجوگر آن بود. با اینهمه به طور کلی باز می‌توان گفت، در زمانهای اخیر، در يك حیطه عملی، "تاریخ" تأثیر زیادی در فعالیت‌های انسان داشته است، و یکی از عواملی بوده است که شعور به خواب رفته ملت‌ها را زنده و بیدار کرده است.

یکی از ویژگیهای بارز دوره‌های اخیر، بیداری و جنبش احساسات ملی مردمی بوده است که مدت‌ها بود گویی این احساسات به خواب رفته و به فراموشی سپرده شده‌اند. این جنبش در قرن نوزدهم با بیداری احساسات و شعور ملی در اروپا (آلمان و ایتالیا)، آغاز شد، و از آن زمان به بعد، این جنبش و حرکت سراسر جهان را فراگرفت. چندین امپراتوری مضمحل و سرنگون شدند و سبب روی کار آمدن تعداد زیادی از دولت‌های ملی گردید، و این انقلاب بزرگی بود و نیز انقلابی پر ثمر. این انقلابات دوباره جان بیشتری گرفت و در مناطقی که احساسات ملی و مردمی به خواب رفته بود، سبب بیداری دوباره و جان گرفتن آنها گردید، که سرلوحه این انقلابات و احساسات بیدار شده، تشکل جنبش‌های ملی بود. این جنبشها و انقلابات را ملل بیدار شده به جایی رساندند که تمام نقشه سیاسی دنیا، آن چنان تغییر پیدا کرد که فقط کسانی که به سن و سال من هستند، می‌توانند يك چنین تغییری را درك کنند. این امر در ابتدا فقط ماهیت فرهنگستانی (Academic) داشت و در آن زمان از عقل و اندیشه کاملاً به دور بود که بتواند چنین تأثیری سیاسی از خود به جای گذارد. سرانجام اندیشمندان موفق شدند، و فکر و روح کسانی که تحصیلات کمتری داشتند متأثر از تحقیقات آنان در مورد مفهوم واقعی تاریخ و تاریخ واقعی گردید، و فکر آزادی ملی خود را به صورت يك نهضت ملی راستین نمایانگر ساخت. این نهضت آنچنان نیرویی به خود گرفت که سبب اضمحلال بعضی از

قدرتها و امپراتوریها از جمله امپراتوری اتریش - هنگری گردید. (جنگ جهانی اول) همچنین منجر و منتج به وقایع دیگری شد که بعداً در اروپای شرقی به وقوع پیوست و توسعه پیدا کرد، و در بسیاری از نقاط دیگر جهان سبب انتقال افکار و انگاره‌های مورخان اکادمیک به اندیشه‌های مردم و نیز سرآغاز بیداری احساسات مردم جهان و به وجود آمدن ملی‌گرایی در اکثر نقاط جهان گردید. در حقیقت فضایی برای تأثیر عملی تاریخ سیاسی، ایجاد شد. ولی آیا این تأثیرات روی هم رفته سودمند بودند؟ مسلماً نمی‌توان با يك جواب قطعی و فوری پاسخ گوی این سؤال شد. البته نتیجه و تأثیر سودمند آن، به آزادی و استقلال رسیدن ملتها و رهایی از یوغ استعمار بود. همچنین توجه این ملل رهایی یافته به تاریخ ملی خود نیز، یکی از اثرات سودمند آن محسوب می‌شود؛ و مبارزات ملی و آزادیخواهانۀ ملل استعمار زده و استثمار شده، در سایه همین بیداریهای فکری صورت گرفت و به نتیجه رسید.

از دیگر سو، با يك چنین هدف سیاسی انجام تحقیقات و پژوهشهای تاریخی، راه برای پی بردن به اندیشه‌های سرشار از اشتباه و دروغ در مورد گذشته ملتها باز می‌کند. يك مورخ ملی‌گرا همچنان که از يك طرف می‌تواند به طور افراطی، اهمیت زیاده از حدی برای ملت خود قائل شود، از دیگر سو، نیز می‌تواند راه خطا بپیماید و چنین مبالغه‌ها و افراطهایی می‌تواند تأثیری بسان تأثیر ضربات تازیانۀ داشته باشد، و در حقیقت اثراتی که برخی از تحریفها به جای می‌گذارد، نه تنها نافع نیست بلکه مضر هم خواهد بود. اینها در اکثر موارد در عین اینکه اثراتی به مانند ضربات تازیانۀ وارد می‌کنند، موجبات ایستایی را نیز فراهم می‌کنند و سخن گفتن مبالغه‌آمیز از گذشته‌های پر افتخار، از تفکر به زندگی فعلی آنها ناشی می‌شود. و این مبالغه، خود پسندی است و خودپسندی سبب عدم فعالیت و عدم پویایی می‌گردد.

فعالیتهای پر جنب و جوش با انرژی مستمر، در دنیای رقابتی که خود بی‌وقفه و به سرعت به سوی تغییر و تحول پیش می‌رود، اولین شرط حفظ استقلال و ادامه موجودیت است.

محدودیت تاریخ نه تنها به خاطر محدودیت پژوهشهای آن از جنبه سیاسی، و نیز به سبب تأثیرات عملی نیست. اثرات سیاسی، می‌تواند هم سودمند باشد و هم

زیان آور؛ هم خوب باشد و هم بد؛ و قدرتی که از این راه به دست می‌آید، احتمالاً بخشی از آن از راه تحریف حقیقت به دست آمده است، و در این صورت باید گفت تحریف حقیقت نمی‌تواند عاری از خطا و حتی گناه باشد. تحریف حقیقت نه تنها شایسته يك متفکر و اندیشمند نیست، و خود خطایی به شمار می‌آید، بلکه يك بی‌وجدانی سیاسی هم هست.

حقیقت برای حفظ فواید عملی تاریخ نیست، بلکه به خاطر نفس خود حقیقت شایسته تفحص و پژوهش است، به عبارت دیگر برای درك حقیقت نباید هیچ مرام دیگری را غیر از خود حقیقت دنبال کرد و این مستلزم بی‌طرفی کامل است و کوشش دیگری غیر از تفحص و تجسس برای یافتن حقیقت وجود ندارد؛ و کاوش برای درك حقیقت نیز، به مانند آینده‌نگری و برنامه‌ریزی، یکی از قابلیت‌ها و ویژگیهای انسان است، همچنان که آینده‌نگری و طرح‌ریزی یکی از علایم تمدن است، و کاوش و یافتن حقیقت نیز یکی دیگر از این ویژگیها است.

پژوهش و تحقیق، تجسس و کاوش برای انسان، نتیجه نهایی فعالیت شعور و ادراک است. وضع و موقعیتی که در آن به سر می‌بریم، عجیب و ناراحت کننده است. همه ما در فضایی سرشار از راز و رمزها زندگی می‌کنیم و درباره این جهان مرموز ناگزیر از طرح سؤالی هستیم که حتی اعداد و ارقام و ریاضیات نیز قادر به جوابگویی به آنها نیستند، و در بین کاینات، در مورد هر چیز، همان قاطعیت و همان واقعیت را خواهیم. این خواسته و آرزوی درونی ما، به طور کلی برآورده نمی‌شود و با توجه به تجربه‌های گذشته مان، باز هم هرگز برآورده نخواهد شد؛ زیرا تاکنون جواب صریح و قاطعی در خصوص مفهوم واقعی کاینات به دست نیامده است، و از این رو نمی‌توان از سؤال کردن صرف‌نظر کرد، زیرا اینها نه تنها پرسشهای مهمی هستند، بلکه پرسشهایی اند درباره مفهوم واقعی حیات بشری.

هستی روندهای مختلفی دارد، و هر يك از آنها نسبت به خود دارای پرسشهای ویژه‌ای هستند. ژرفترین پرسشها مربوط به فلسفه و علم کلام است؛ و در مقایسه با اینها، تاریخ بی‌اندازه در سطح باقی می‌ماند و سطحی به نظر می‌رسد، با اینهمه، تاریخ نیز تقسیم کننده اسرار حقوق انسانها بین خودشان است، و نیز پاسخگوی سؤالاتی است که خواستار مطرح شدنشان هستیم؛ زیرا اگر ما قادر به جواب دادن به این سؤالات باشیم، حداقل پرده‌های اسرار و رموز تا حدی پایین آمده و حیطة

قاطعیت وسعت خواهد یافت.

به عقیده من یکی از فواید پژوهشهای تاریخی که به زحمتش می‌ارزد، این است که فواید تاریخ، شبیه فواید فلسفه و علم کلام است. هر چند نسبت به آنها از عمق و ژرفای کمتری برخوردار است. ولی در مقابل قاطعیت بیشتری را داراست اما همچنان که قبلاً نیز اشاره کردم، نباید فراموش کنیم که آگاهیهای تاریخی ما نمی‌تواند به اندازه آگاهیهای شناخته شده‌ای که در مورد عالم بی‌جان وجود دارد، باشد. تاریخ انسان یکی از جنبه‌های اسرارآمیز کاینات و سرشار از راز و رمزهاست، و هر یک از انسانها در جریان حوادث تاریخی در لحظه‌ای معلوم از زمان متولد شده‌اند. و بنا به فرضیاتمان، این رودخانه تاریخ، دو میلیارد سال دیگر، در بستر زمان به جریان خود ادامه خواهد داد؛ البته اگر یک جنگ اتمی باعث ایستایی ناگهانی آن نگردد.

ستاره‌شناسان عقیده دارند در صورتی که جهان به حال خود گذاشته شود، جای مناسبی برای ادامه زندگی انسانها، تا حدود دو میلیارد سال دیگر نیز وجود خواهد داشت، از طرف دیگر پیشی بینی کرده‌اند که مورخان هرگز نخواهند توانست به‌مانند آنان به یک قاطعیت مطلق برسند.

به موجب باور ستاره‌شناسان، طول عمر انسان، بیشتر از زمانی خواهد بود که نژاد انسانی به وجود آمده است و متخصصان در مورد قدمت استخوانها و ابزار انسانهای اولیه، هنوز که هنوز است سرگرم مباحثه و مجادله هستند (استخوانها نسبت به ابزار یافته شده انسانهای اولیه، نادرترند).

گمان می‌کنم طول عمر نژاد انسان، بین نهصد هزار تا یک میلیون سال بوده باشد. عقاید حکمای الهی در مورد کروی بودن زمین، قاطع‌تر و کاملتر از عقاید و اطلاعات دیرین شناسان در مورد بشر اولیه و چگونگی شرایط آغاز زندگی بشر است. بدین ترتیب تاریخ انسان که در میان ابرهای مه‌آلود شروع شده است، با یک علامت سؤال پایان می‌گیرد، و نکته معضل در مورد تعیین یارایی ما که از ازل تاکنون در بستر رودخانه تاریخ جاری است، همین است، و محقق است که این کاملاً مجهول و پیوسته در حال تغییر و تحول است. ولی تاریخ برای نژاد انسان، در حال حاضر یک روشنایی است. زیرا گامهایی که انسان بر اساس تجربیات گذشته خود، برای اتحاد و همبستگی امروزی خویش به صورت جامعه برداشته است.

بهترین نمونه رویداد روشنگری است و این خود مهمترین واقعه زمان ماست. این واقعه که حدود پانصد سال قبل شروع گردید، با برخی اکتشافات جغرافیایی از سواحل آتلانتیک اروپا آغاز گردید که موجب شد چهره تمام دنیا به بهترین وجهی شناخته شود، آنچنان که امروزه به صورت یک صحنه اتمی در آمده است، و اگر یک چنین جنگی درگیرد، در این جنگ نسل انسان است که به عنوان یک جامعه تنها، جنبش خود را آغاز خواهد کرد. در این صورت، جنبش مشترک بشریت به یک انتحار دسته‌جمعی منجر خواهد شد، و این، سرانجام دیوانه‌وار یک جامعه همگانی خواهد بود؛ و اگر خدا بخواهد از یک چنین فرجامی رهایی خواهیم یافت و آن در صورتی است که حداقل بتوانیم یک حکومت جهانی تأسیس کنیم، و این امر را با وجود تفاهات سیاسی برای کنترل و استفاده از انرژی اتمی می‌توان پیش بینی کرد؛ و همین کار، اتحاد و همبستگی انسانها را با قوای فعال برای نزدیک شدن و رسیدن به آماجشان، امکان پذیر خواهد کرد؛ و نیز ازدیاد نفوس در جهان با تولید محصولات بیشتر و تقسیم آن بین نفوس جهان با فعالیتهای انجام شده، خود می‌تواند سبب یک اتحاد و همبستگی اقتصادی جهان باشد، و همزمان با آن، یک همبستگی فرهنگی نیز به وجود خواهد آورد. آنچنان که سخنرانی امروز من برای شما در این لحظه، خود رابطه‌ای است با یک اتحاد و همبستگی فرهنگی، در کشور شما، من با در دست داشتن یک گذرنامه، یک اجنبی به شمار می‌آیم، ولی دعوت شما از من، نشانه این امر است که درباره من به عنوان یک انسان فکر کرده‌اید، و این یکی از دلایل اجتماعی بودن انسانها است. در عصر اتم، فرجام نژاد بشر و بشریت مجهول است. غیر از عامل میکروب و بیماری، زندگی و فرجام انسان که از بیست هزار سال پیش، حاکمیت و برتری خود را بر سایر حیوانات به ثبوت رسانیده است برای اولین بار است به خاطر نیروی اتم دچار تردید شده است. به خاطر همین تردید احساسات انسانی بشر، با تمام شر و شورش، جان گرفته است، و این احساسات نوین در انسان یک نوع وابستگی نسبت به هم نوع ایجاد کرده که امیدوارم روز به روز افزایش و گسترش پیدا کند به طوری که احساسات بشر دوستی جایگزین احساسات ملی گردد.

آنچه را که گفتم می‌توانید یک خیال و رؤیا بیندارید، ولی تاریخ چند بار در چند نقطه جهان نشان داده است که وابستگیهای ملی به طور جداگانه پا را از مرزها

فراتر گذاشته و يك اتحاد جهانی به وجود آورده است. اما این اتحاد هیچ گاه به مفهوم واقعی در سطح کلی جهان نبوده است. نمونه‌هایی که از این اتحاد در تاریخ وجود داشته است، در سایه وسایل ارتباط جمعی مدرن، مسلماً روزی در تمام جهان امکان يك اتحاد جهانی کامل و کلی به وجود خواهد آمد. از طرف دیگر همین الگوهای اتحادهای موجود در تاریخ، خود بارقه‌ امید است برای آینده؛ و این، خود نکته مهمی است، زیرا می‌توان گفت اینک که در عصر اتم زندگی می‌کنیم، قرن آتی پایان زندگی انسانها به شمار خواهد آمد. اتحادهای موجود در تاریخ، طبیعتاً همان اتحادهایی است که از طرف ادیان، و امپراتوریهای جهان ایجاد شده‌اند، و در بین آنها سه اتحاد از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند: مسیحیت، اسلام، آیین بودا. هر سه این ادیان، به عنوان هدف سراسر دنیا را فراگرفت. از طرف دیگر امپراتوریهای چین، رم و عثمانی را نیز می‌توان به عنوان مثال ذکر کرد که طولانی‌ترین و با سابقه‌ترین آنها، امپراتوری چین بوده است. این اتحادیه‌ها به وسیله مبلغان دینی و فتوحات لشکریان به وجود آمد. بدون استفاده از رسانه‌های گروهی موجود در حال حاضر، صورت امکان به خود گرفت. انسانهای آن روز وسایل جنگی (هوایی، زمینی و دریایی)، و نیز دیگر وسایل از قبیل تلفن، رادیو، تلگراف، تلویزیون، مطبوعات امروزی را در دسترس نداشتند و تمام موفقیتها، متکی بر قدرت انسانها و حیوانات بود که با وسایل ابتدایی، در سرزمینهای وسیع توانستند میلیونها نفر انسان را با هم متحد سازند؛ و با توجه به موفقیتهای آنان با آن وسایل ابتدایی، ما می‌توانیم يك اتحاد جهانی را در زمان حاضر، در سایه وسایل مدرن و مجهزتری که در دسترس داریم پیش‌بینی کنیم.

امپراتوریهای جهانی موجود در تاریخ، همیشه در سایه قدرت نظامی، تشکیل شده و ادامه موجودیت آنها نیز باز هم در سایه زور و قدرت بوده است، ولی به تدریج فشار و قدرت کاهش یافته، و در گستره‌ای وسیع، خود به خود، به صورت يك همبستگی نمود کرده، و به عبارت دیگر تابعین، بعد به صورت هم‌میهن و یا شهروند در آمده‌اند.

در خصوص سه دینی که بدانها اشاره شد، اولی در سایه قدرت نشر یافت به عنوان مثال زور و قدرت سبب شده است که به جای اسپانیای مسلمان دیروز، اسپانیای مسیحی امروز، و به جای امپراتوری مسیحی روم شرقی (بیزانس)

گذشته، ترکیه مسلمان امروزی به وجود آید. ترویج و انتشار با استفاده از قدرت نظامی از خصوصیات فرعی این ادیان است، زیرا آنها با اقتناع و ارضای فکری بشر از راه کلام و سخن قادر به ترویج آن می‌شدند مثلاً نقش "عزیزان" مصر خیلی بیشتر از نقش رهبران جنگهای صلیبی بوده است. دین، زمانی که قدرت خود را برای رسیدن به هدف به کار می‌برد، خود هدف را به خطر می‌افکند، این است که مهمترین و موفق‌ترین راه برای ترویج و اشاعه ادیان برای اتحاد انسانها، استفاده نکردن از زور و قدرت به ویژه قدرت نظامی است.

ادیانی که بدون استفاده از زور و قدرت جهانی شده‌اند، در قرن اتم نیز برای انسانها، مفهوم خاص دارند، زیرا در قرن حاضر به کاربردن زور و استفاده از قدرت نظامی، به معنی خودکشی انسان است؛ چون در عصر حاضر در جنگی که سلاح اتمی به کار رود، طرفی به نام و عنوان غالب یا مغلوب وجود نخواهد داشت، و در این راه غیر از استفاده از روشهای صلح جویانه، هیچ چیز دیگری موجب موفقیت نخواهد شد.

اگر گفته و پیش‌بینی من اشتباه و خطا از آب در نیاید، قرن اتم، قرن هندوستان خواهد بود، زیرا برای اولین بار در هند بود که نظریه مقاومت منفی ظهور کرد و نضج گرفت. نباید فراموش کرد که بشر هیچ گاه از لحاظ روح و خدا کامل نیست و از طرف دیگر نیز به طور مستمر و همه با هم نیز وابسته به آرمان‌گرایی نمی‌مانیم. آرمانهای بزرگ را به ندرت با تمام قلبمان سازش می‌دهیم و این تنها به ندرت زیر سایه و رهبری يك رهبر انجام می‌گیرد. از این لحاظ می‌خواهم از دور رهبر بزرگ هند صحبت کنم: امپراتور آشوکا و مهاتما گاندی.

گاندی قبل از قرن اتم برای اولین بار رهبر مقاومت منفی بود و با مبارزه از راه مقاومت منفی به موفقیت رسید. فکر نمی‌کنم که گاندی پی برده باشد که يك جنگ اتمی می‌تواند موجب از بین رفتن دنیا باشد. گاندی زورگویی را با ملاحظات و بازتابهای روزمره رد کرد، و زور را به خاطر اینکه هدف ناپسندی است، مردود دانست و این احساس قلبی شخص او بود ولی ریشه این احساس به سنتهای سه قرن قبل از میلاد مسیح یعنی به زمان امپراتور آشوکا برمی‌گردد.

آشوکا در بین امپراتوران و فرمانروایان، به عنوان يك عامل سیاست، و از نظر اینکه خشونت را مردود دانسته است، بی‌نظیر است. امپراتوری آشوکا در شبه

جزیره هندوستان قسمت بزرگی از این سرزمین وسیع را در بر می گرفت. فقط بخش منتهالیه جنوبی این شبه جزیره خارج از حوزه فرمانروایی این امپراتوری بود. اگر آشوکا، این قسمت از شبه جزیره را زیر نفوذ و حکومت خود در می آورد در حقیقت امپراتوری خود را به مرزهای طبیعی می رساند؛ و تاریخ در بسیاری موارد نشان داده است که اکثر زمامداران را سعی بر این بوده است که مرزهای خود را به یک چنین حدود و ثغور طبیعی برسانند. اما آشوکا چنین نکرد، وی به نزدیکترین دولت در جنوب هندوستان که دولت کولینکا نام داشت حمله برد، ولی وحشت و ویرانی حاصل از جنگ او را از ادامه این کار منصرف کرد. هنگامی که منظره فجیع جنگ را که سبب بروز آن شده بود، دید وحشت سرپایش را فراگرفت، و پس از انصراف از ادامه این جنگ بود که آشوکا خود به صورت یکی از مخالفان سرسخت جنگ و خشونت در آمد؛ آیین بودا را پذیرفت، و با تبلیغ و ترویج این آیین در قلمرو خود، توانست خدمتی را که خیلی از عمر او طولانی تر بود، در سراسر هندوستان و در خارج از مرزهای آن گسترش دهد، و این گسترش تمام آسیای شرقی را فراگرفت. آشوکا و گاندی، تمام فعالیت‌های خود را با تحولاتی که ایجاد کردند، در بهبود روابط و مناسبات انسانی در مقیاسی بس بزرگ و وسیع در راه ایجاد صلح به کار بردند که برای بشر امروزی، این امر دارای مفهومی بزرگ است. تغییر و تحول جزو امکانات زندگانی بشر است، و ادامه این تحول نیز محقق است. این است که همه ما، باید آنچه را که آنها در راه تحول، رد خشونت و ایجاد صلح انجام داده‌اند، الگوی زندگی خود قرار دهیم؛ و در عصر اتم از خشونت ناشی از حربه اتم نباید هواداری کنیم. اتحاد بشریت خواه برای فنا و خواه برای زندگی باید مهمترین فعالیت بشر زمان، باشد، و نکته و فعالیت مهم دیگر، عبارت است از ارشاد اقلیت ثروتمند در بهتر نمودن زندگی اکثریت فقیرتر.

اتحاد و همبستگی جهانی نیز عبارت است از حرکت و جنبشی که انسان را در سطح جهانی، به سوی سعادت اجتماعی سوق خواهد داد، و این جنبشها در دنیای اسلام و در کشورهای غیر کمونیست، همچنین در سرزمینهایی که به تازگی به استقلال رسیده‌اند، بیشتر دیده می شود، که خود یکی از جنبشهای مهم عصر ما است. زیرا احتمال این هست که این زمان، زمانی باشد که با انصراف از قدرت اتم برای نابودی و فناي بشریت و نیز بهره‌وری از آن در راه سعادت بشر، همچنین در راه

به شعور اجتماعی رسانیدن اقلیت ثروتمند، جایی در تاریخ باز کند. تاریخ پنجهزار ساله تمدن به وضوح نشان داده است که از تمام نعمات و امتیازات تمدن، فقط عده‌ای معدود (اقلیت) ثروتمندها برخوردار و بهره‌مند شده‌اند؛ و کسانی که برای ایجاد تمدن جهانی از قرن‌ها و قرن‌ها پیش به خاطرش زحمت کشیده و متحمل فشارها و زجرها شده‌اند. از امتیازات آن بی بهره بوده‌اند. در گذشته اقدامات زیادی برای تعمیم و تفهیم فواید دین بین طبقات مختلف بشری انجام شد و جنبشهای سیاسی زیادی نیز برای اشاعه دموکراسی روی داد. ولی به عقیده من دموکراسی اقتصادی جریانی تازه و آرمانی (ایده‌الی) نوین است؛ و اگر انسان کاوشگر باشد، می تواند سبب تاریخی آن را پیدا کند. دموکراسی اقتصادی در دوره قحطی نمی توانست اجرا شود، و این تنها در یک دوره و فور امکان پذیر می شد، دوره وفور و نعمت، خود دوره کاملاً جدیدی است که در زمان ما شروع شده است.

سیر و جریان عدالت اجتماعی، جنبشی است که هدف آن ایجاد طبقات اجتماعی است. اتحاد تمام ملت‌های جهان، موجب تقویت انسان و انسانیت خواهد بود. اینک دوره‌ای است که تمام انسانها، ملتها برای صیانت و رهایی از عواقب وخیم و وحشتناک یک جنگ اتمی، باید همانند خانواده‌ای در یک چهارچوب گرد هم آیند. از این رو می توان سؤال کرد که آیا تاریخ ارزشی دارد؟ و آیا تاریخی که در عصر ما توسط نیمی از انسانهایی که زندگی می کنند، ساخته می شود و به وجود می آید نیز می تواند در این مورد نقشی داشته باشد؟

به طور کلی فعالیتها و بررسیهای مورخان در قرن نوزدهم منفک کننده و قطعه قطعه کننده بوده است. مورخان آن عصر نیز عادت داشتند که تاریخ را در چهارچوب تقسیم بندیهای ملی بررسی کنند. به تأثیر سیاسی این قبیل بررسیها اشاره کردم، و توضیح دادم که تاریخ نگاران ملی گرا، چگونه امپراتوری اتریش را قطعه قطعه کردند. این تاریخ نگاران بودند که در پی اتحاد و همبستگی انسانها بودند. در این مورد دو تاریخدان به نظر رسید:

هر دو آنها از اهالی افریقای شمالی بودند. یکی از آنها ابن خلدون است و دیگری اوگوستین. نمی دانم که آیا ابن خلدون درباره اوگوستین که قبل از وی می زیسته است عقیده‌ای داشته است یا خیر؟ ولی اگر چیز مسلمی وجود داشته باشد

این است که، اوگوستین نمی‌توانست از اندیشه‌های فلسفی ابن خلدون اطلاعی داشته باشد. با اینهمه قرابتی میان اندیشه‌ها و جهان بینی این دو نفر وجود دارد. هر دو آنها تاریخ انسان را به عنوان يك كل در نظر گرفته‌اند، و علت آن نیز این است که هر دو آنها، زندگی انسان را در چهارچوب وسیع دین مشاهده کرده‌اند. در حقیقت نیز دید تاریخی مسلمانان و مسیحیان، فراسوی مرزهای زمان و مکان بوده است. از دیدگاه این دو دین برادر، تاریخ با آفرینش "آدم" شروع و با روز رستاخیز به پایان می‌رسد، و مرزهای تاریخ با یزدان شناسی یکی می‌شوند.

البته يك چنین بینش گسترده از تاریخ، امروزه برای ما می‌تواند مفهوم و فایده‌ای که در بردارد، داشته باشد. تمام انسانها پس از اینکه هزاران سال دور و جدا از یکدیگر زندگی کرده‌اند در زمان ما به ناگهان به هم نزدیک شده و تماسهای فشرده‌ای با هم دارند. با اینهمه اینک که به هم نزدیکیم در عین حال نسبت به هم بیگانه نیز هستیم. چون نمی‌دانیم که در اندیشه‌هایمان چه می‌گذرد، از یکدیگر وحشت داریم. تنها چیزی که می‌دانیم این است که همسایگانمان مجهز به برخی سلاحهای کشنده هستند. در حالی که عاجلترین چیزی که امروزه در انتظار ما است، شناختن همدیگر است؛ و این اولین گام برای اعتماد کردن و دوست داشتن یکدیگر خواهد بود.

نمی‌توانیم انسان را در لحظه‌ای که در آن است، بشناسیم. برای شناخت انسان، آگاهی از وضع گذشته و موقعیت فعلی او، ضروری است. آنچه که درباره انسان گفتیم، می‌تواند شامل حال تمام ملتها، تمدنها، و ادیان باشد. همچنین برای شناخت آنها، همگام با وضع و موقعیت آنها، شناختن تاریخ آنها نیز ضرورت دارد.

در زمان ما برای فراگیری تاریخ چیزهای خیلی مهمی وجود دارد. امروزیکی از وظایف تاریخنگاران، داشتن نقش برای ایجاد تفاهم و ارتباط بین گروههای مختلف نسلها و نژادها است. مورخ می‌تواند نژادهای مختلف را با تفهیم و تعلیم تاریخ نژادهای مختلف به یکدیگر، آنها را به هم نزدیک تر نماید.

ملتها، تمدنها، و دینهای زیادی به عنوان يك اجتماع واحد در حال متحد شدن هستند؛ و هر ملتی که داخل يك چنین اجتماع مشترك و واحدی شده، در حال غنی کردن گنجینه مشترك انسانیت است، هر يك از آنها، تاریخ خود را به همراه می‌آورد

و این بدین معنی است که هر يك از آنها تجارب و پیروزیهایش را به همراه خود دارد. شناختن چیزهایی که به این گنجینه مشترك می‌آوریم و پی بردن به ارزش آنها لازم است؛ و این کار آسانی نیست، و تاریخ نگاران می‌توانند به این امر کمک نمایند. گاهی به عنوان يك خانواده واحد به مشکل بودن پیشرفت‌مان پی می‌بریم و شهامت ما از دست می‌رود. در يك چنین لحظه‌های نومیدی، با یادآوری تاریخ می‌توانیم شهامت از دست رفته را بازیابیم. مثلاً ملت‌هایی که در غرب دنیای قدیم زندگی می‌کنند، می‌توانند به خاطر بیاورند که چند قرن قبل، قسمتی از امپراتوری روم بوده‌اند هر چند آنان در ابتداء، فاتحانه یعنی به زور وارد امپراتوری روم شدند ولی بعد به صورت شهروندان وفادار و صادق همان امپراتوری در آمدند.

اگر انسان در آن ادوار امکان دیدن دیواری که مرزهای يك امپراتوری در شمال انگلستان را تشکیل می‌داد، داشت، به طور حتم در آنجا، سربازانی را می‌دید که از آسیای صغیر به آنجا رفته بودند همچنین بین مدیران و دولتمردان نیز از اهالی آسیای صغیر در آنجا یافت می‌شدند. متقابلاً به همان ترتیب بریتانیایی‌ها می‌توانستند در جنوب غربی آسیا حضور داشته باشند. در قرن چهارم میلادی به اوگوستین که استادی از تونس بود، پیشنهاد يك کرسی استادی در میلان (ایتالیا) شد، که وی نیز این پیشنهاد را پذیرفت. این مسأله در آن دوره دلیلی است بر اتحاد و يك پارچگی امپراتوری رم. این صفحات تاریخ بشریت باید امروزه منبع الهامی برای ما باشد.

انسانی و مطالعات فرهنگی

مع علوم انسانی